



میرهادی مظلومی

پایبندی به آرمانهای بزرگ انسانی

نگرشی بر داستان «برفهای لگدکوب شده» نوشته علیرضا ذیحق

متن با بهره‌گیری از سمبل تلاش کرده است که پایبندی خویش را به آرمانهای بزرگ انسانی فراموش نکند. «چیز رادانی که در دل آرزوها پروردند برای دیگران همه چیز به حالت عادی برگشت». «ذیحق» انسانی آرمانی است، تمام آثار وی در بژواکی ممتد این موضوع را به فریاد گرفته‌اند. سیر داستانی در «برفهای لگدکوب شده» بر اطلاعات دقیق نویسنده از اوضاع اجتماع، آداب و

خواهم زد و...» گاهی به نظر می‌رسد استاد از زبان «آلیش» طرفدارانه سخن گفته است و «آلیش» همزاد اوست. انگار داستان اتفاقی است که نویسنده خود قهرمان آن بوده است و اکنون به دلایلی نام نویسنده به «آلیش» تغییر یافته است. اما مخاطب در ادامه داستان بالاچار از رأی خود برمی‌گردد. زیرا درمی‌یابد که همه انسانهای داستان در خود استاد تجلی یافته است. و او از زبان همه سخن گفته

«در غروبی تیره با گیسوانی آشفته در باد، تکیه داده بر چکاد کوه، دشت گسترده به زیر پایش را می‌نگریست» این یک شعر نو دراماتیک نیست. زبان متمول «ذیحق» این بار با لحنی جدید برای ارائه پیام عرصه را به تسخیر خویش درآورده است. لحنی شعرگونه اما برگرفته از تجاربی بسیار ارزشمند که او سالیان دراز درگیر و دار زمان اندوخته و این تجارب، زبان او را بسیار ثروتمند و گاه

میرهادی مظلومی

پایبندی به آرمان و انسان

نگرشی بر داستان " برفهای لگد کوب شده " نوشته ی علیرضا ذیحق

" در غروبي تيره / باگيسواني آشفته درباد / تكيه داده بر چكادكوه / دشت گسترده به زير پايش را مي نگرست . "

اين يك شعر نو دراماتيک نيست . زبان ذيق اين بار با لحنی جديد برای ارائه ي قصه اش ، عرصه را به تسخيرخويش در آورده است . لحنی شعرگونه اما بر گرفته ازتجارب يك عمر نوشتن که او در گير ودار سالها خلاقيت اندوخته وبه مقتضاي فضا و زمان داستان ، زبان نوشتاري اورا بسيار غني ساخته است .

موجوديت داستان " برفهاي لگدکوب شده " در کتاب " زخم ششه " * ، هرچند با زيباترين واژه ها به شعر نزديک شده ، ولي انسجام وپرداخت هنري آن را از نظر عناصر داستاني ، هرگز تحت الشعاع خود قرار نداده است . "بادپاي کوهساران بخت من / به سويت بازخواهم گشت / اسب تيز پايم را مهميز خواهم زد و ..."

هرچند داستان از زاويه ي داناي کل نقل مي شود اما " آليش " که قهرمان داستان است گويي همزاد نويسنده نيز هست و وقايع دور آن انگار ماجراهاييست که او خويشتن از سر گذرانده است .

" دم دماي صبح آليش از خواب سنگيني که در آن فرورفته بود آرام – آرام بيدار شد و پيربابا را ديد که در نيايش است و ارسلان زين اسبي به زير سر دارد و خوابش آشفته است . "

ذيق با جمله ي " دلتنگ جيران بودم پير بابا ! " دلنگران همه ي انسانهاي مي شود که بار هستي را باچشم در افق هاي روشن بردوش دارند و بابره گيري ازنماد ونشانه در خلق دنيايي مي کوشد که آدمهاي آن باپايبندي به آرمان هاي بزرگ انساني ، نيك زيستن را آما ل خود کرده اند . سير داستاني در " برفهاي لگد کوب شده " پيرنگي تاريخي دارد و به شکلي ترجمان يك جنبش اجتماعي است که در گذر ازيك دوره ي فئودالي و متمرکز دولتي به سوي آگاهي طبقاتي و حقوق برابر فردي ، فرياد ي از

حق طلبی را تصویر میکند که در گوشه از دنیا اتفاق افتاده است . اما با توجه به توصیفات جغرافیایی و ویژگی های فرهنگی آدمها و ماجراها که کاملاً بر محتوا و حرکت قصه مسلط است ، می شود گفت که برشی از تاریخ آذربایجان در نیمه دوم قرن بیستم نیز می تواند باشد .

"سپیده هنوز رخ برنتافته بود که ایلات چالاک و قبرا ق آهنگ گامهاتیشان را تیز کردند و... به خونخواهی جیران رفته و انتقامی که داشتم باز ستاندم . اگر خبرت نکردم کاری بود که باید خودت تمام می کردم"

ذیحق ، قهرمان قصه را از دهلیزهای ذهن خویش بیرون می کشد و فریاد او ، غریو فرزندان آتش می شود در هنگامه ای که حنجره ی لالی باید ، بیکران دشت تاراج را بلرزاند.

"زنهایی که در شهر غیب می شدند همگی تو چنگ اجنبیان بود و بعد از بی سیرتی ، سر به نیستشان کرده بودند ...باید جنگید."

بی شک او از پیشگامان نسلی است در میان قصه نویسان ایرانی که خلاقیت او را از دهه ی شصت تا حالا که دهه ی نود است و همچنان نویسا و تأثیر گذار، باید در ابعاد مختلفی از نظر نوآوری در مضمون، تکنیک و طرح مسائل اجتماعی عصر مورد ارزیابی جدی قرار داد و به این نکته توجه نمود که نویسندگان ، بین یأس و امید سعی در ایجاد پلی دارد از معرفتی که باآمیزه هایی از امروز و دیروز ، درآمیخته و رگه های پسا مدرنیسم و موانع آن را در آثارش به اندیشه می نشیند . اوبوی خاك آبخورده ی کاروانسراهای دیروز را به بورس معرفت بشری امروز می کشاند.

" بازار با گنبد های آجری و حجره های گشوده و رنگارنگی متاع ها و کالاهایش... " با عصر فلز پیوند می یابد و هرچند سخن از مرگ پاکی ها در چنبره ی زمان است اما همچنان سوسوی امیدی در دلها روشن است و لباده ی عشق بر قامت بیداردلانی که از پس هر شکستی همچنان به

پیروزی در فرداها ایمان دارندو این همان رازيست که در مکتوبات ذیحق ،
عیان است و بدیع :

"جز رادانی که در دل ، آرزوها پروردند برای دیگران همه چیز به حالت عادی
برگشت سواران همچنان پا در رکاب ، با دردی یگانه، برفها را لگدکوبان
پشت سر می نهادند ."**

* ذیحق ، علیرضا ، زخم شیشه (مجموعه داستان) ، چاپ اول 1380 /
نشرزوفا - تهران

** به نقل از هفته نامه "اورین خوی" ، شماره ي 61، سال دوم ، 12 تیر 1382

